

متن پرسش

با عرض سلام خدمت استاد عزیزم. امشب فیلم دو سه ساعته‌ای که راجع به نقد کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بود را مشاهده کردم، حداقل کاری که در این جلسه می‌توانستند بکنند این بود که شخصی را می‌گذاشتند که کمترین آشنایی با مبادی حضوری تفکری که در کتاب مطرح است را داشته باشد تا لااقل یک چرا (فقط یک چرا) برای حرف‌های آنها و البته رویکردشان مطرح کند تا با دادن شرح‌های مختصری از آنچه در کتاب مطرح کرده‌اید نگذارد آن‌ها خودشان بپرسند و خودشان بیافند تا بحثی چالشی و مفید ارائه شود. نقدهایی که انجام شده آنقدر نارساست که بنده ی حقیر با کمترین آشنایی از شما، با شنیدن هر جمله از آن حضرات، پاسخ‌هایی به نظرآمده و اشکالات جدی‌تری نسبت به حرف‌ها و رویکردهای دو شخص برایم پیش آمد. به نظر می‌رسد آنها اصول اولیه‌ی نقد را هم رعایت نکردند، ابتدایی‌ترین اصل نقد این است که پیش از نقد، سعی در فهم حرف طرف مقابل داشته باشند و بنده که خود را کم سوادتر از آنها می‌دانم به جرئت می‌توانم بگویم آن‌ها غالباً فاهمه‌ی خود را بر اندیشه‌ی شما تحمیل کرده بودند و ابداً متوجه منظور شما نشده بودند. لذا غالباً به جای این‌که شما را نقد بفرمایند، فاهمه‌ی خود را نقد فرموده‌اند. می‌شود و کار سختی هم نیست که ما ایراد اشکالات آن‌ها را مطرح کنیم و آن‌ها هم پاسخ بدهند، اما این کار خودش اشکال دارد چرا که وقتی رویکرد نقد آنها غلط است، بررسی تک‌تک موارد، دورخوردن در زمین بازی‌ای است که به غلط ترسیم شده. همان‌طور که در آخرین نوشته‌ای که از یکی از این منتقدین خواندم رویکرد غلطی داشتند که صحبت سر مصداق‌ها را بی‌خاصیت می‌کرد. در متنی که راجع به نابودی نظام اسلامی مرقوم فرموده بودند، شواهدی را ذکر کردند که ادعای خود را ثابت کنند. در ذهن خواننده‌ی بی‌سوادی چون من این سوال ایجاد شد که اگر با ماهواره و آرایش و ساپورت و ... آنها به وضاحت و سستی پایه‌های فرهنگی ایران پی برده‌اند، چطور با شرکت هر ساله‌ی همان ساپورت‌پوشان و بدحجابان در مراسم عاشورای حسینی به تعالی فرهنگی ایران استناد نکردند؟! اما این پرسش یا نقد مصداقی سودی ندارد چون به یک رویکرد غلط آن هم قضاوت بر اساس ظواهر برمی‌گردد و این رویکرد، همان نگاهی است که بعد از انقلاب ۵۷، ضعف خود را به ظهور رساند و بنده قصد شرح ندارم فقط اگر با این مثال همین را بتوانم بگویم که نقد مصداقی در موارد جزئی راه به جایی نمی‌برد برای بنده کافی است و این‌که باید رویکرد و نگاه را نقد کرد. شما هم موافقید که وارد نقد مصادیق نشویم؟ استاد بزرگوار، حقیر واقعاً خود را از فهم حقایق تاریخی عالم عاجز می‌دانم و در عظمت نگاه شما به مسئله‌ی تمدن‌سازی و سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و جایگاه تاریخی

حادثه‌ها مانده‌ام و به نظرم باید این مباحث را در کنار هم نگاه کرد، اما برای این‌که اطمینان پیدا کنم که فاهمه‌ی خود را بر شما تحمیل نکرده‌ام، می‌خواستم بدانم اگر آن فایل تصویری را دیده باشید آیا شما با این نظر بنده موافق هستید که عمده‌ترین مشکل حضرات محترم در نقد کتاب سلوک شما، غفلت از مسئله‌ی "زمان شناسی" است؟ چرا که به نظر حقیر آمد مشکل عمده‌ای که در نقدهای آقایان وجود دارد و خیلی از اشکالات فرع بر آن است مسئله‌ی "زمان شناسی" است. در اکثر نقدهای آنها ((البته به‌جز انتقاداتی که به دلایل "نقلی" استاد وارد کرده‌اند و باید به طور جداگانه راجع بهش بحث بشه))، غفلت از بحث زمان شناسی به عینه مشاهده می‌شود و این که آنها متوجه تاریخی که شما در آن اظهار نظر می‌کنید نیستند و نمی‌دانند که این کتاب برای تاریخ امروز و البته تاریخ آینده نگارش شده و هر جا که نفهمیدند، شما را زیر سوال برده‌اند. مصداقش همان بحث آزاداندیشی است که چون متوجه منظر شما نشدند، فرمودند اگر بناست ما فقط با کسانی که نظام اسلامی، امام و رهبری و عبور از غرب و ... قبول دارند تفاهم و سپس آزاداندیشی کنیم، دیگر موضوعی برای آزاد اندیشی نمی‌ماند و اساساً بهتر است باب آزاداندیشی بسته شود چرا که این مبنا اندیشی است نه آزاداندیشی و الی آخر. که اگر "تاریخی" به جملات شما نگاه نکنیم چه بسا نقد آن‌ها درست به نظر برسد. درست مثل اینکه بگوییم اگر از مدرنیته دست بکشیم یعنی بنشینیم و دست روی دست بگذاریم! و دست‌کشیدن از مدرنیته همان بیکاری است. این جمله‌ای که منتقدین گفته‌اند را، نباید ساده گرفت و نباید به سادگی از آن عبور کرد. استاد لطفاً اگر اشتباه می‌کنم به بنده تذکر بدهید چرا که به نظرم آمد این جمله‌شان حکایت از اوج نیست‌انگاری و نگاه نیست‌انگارانه به مباحث شما دارد و غفلت از مسئله‌ی زمان شناسی در این مورد همچون غالب موارد قبلی نقدشان، به چشم می‌خورد. در مسئله‌ی شهدا و عدم آشنایی با مباحث نظری امام، نسبت فلسفه با تمدن، راه‌های پرورش عقل، چرایی سلوک ذیل شخصیت امام خمینی و رجوع مستقیم به اهل‌البیت، نظر به سیره‌ی اهل‌البیت «علیهم‌السلام» و مثال‌هایی که مطرح کردند در مسئله‌ی آزاداندیشی، استناد به صحبت‌های امام و رهبری با ذکر نام حضرات و و ... همه و همه نوعی غفلت تاریخی از مسئله‌ی زمان‌شناسی به چشم می‌خورد. خواستم ببینم آیا شما نظر بنده را تأیید می‌فرمایید؟ و حقیر درست می‌گویم که باید با نگاه خاص زمان‌شناسانه به کتاب سلوک شما نگریست؟ وگرنه بدون نگاه زمان‌شناسانه ابداً نتیجه‌ای که باید از این کتاب گرفت، گرفته نمی‌شود و باب حیرت و البته تفکر حقیقی که این کتاب در مقابل انسان می‌گشاید، گشوده نمی‌شود. آیا حضرتعالی نظر اینجانب را تأیید می‌فرمایید؟ با تشکر فراوان از شما و التماس دعای زیاد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حقیقتش بنده هم آن نقدها را با دقت دیدم و به دنبال آن بودم اگر حقیقتی از چشم بنده یا از چشم آن آقایان پنهان شده برای خود و یا برای آن‌ها روشن کنم. ولی هرچه بیشتر دقت کردم بیشتر احساس کردم آقایان بنای یافتن هیچ حقیقتی را در این رابطه نداشتند و تماماً در فضای مراء و جدال کار را جلو می‌بردند و چون رویکردشان به‌کلی باطل بود تا آن حدّ که بین

اخباری‌گری و استفاده از اندیشه‌ی اندیشمندان در یک دستگاه فکری را تفکیک نمی‌کردند، احساس کردم فضای تفکر به‌کلی در کار آن‌ها بسته شده. آری به قول شما در یک دستگاه فکری باید فکر را نقد کرد نه این‌که وارد مصداق شویم و در همین رابطه مولایمان علی «علیه‌السلام» می‌فرمایند: «أَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ» حق را بشناس و بر مبنای حق اهل آن را ارزیابی کن و بحمدالله شما با دقت بسیار متوجه روح کتاب شده‌اید که نظر به جایگاه تاریخی انقلاب و امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» دارد و به لطف الهی این نکته‌ی بسیار ارزشمندی است که بفهمیم تفکر، بی‌ربط با زمان خود نیست و اگر کسی نفهمد در رابطه با آرمان‌های الهی خود در کدام مقطع از تاریخش زندگی می‌کند دچار بی‌تاریخی می‌شود و عملاً با همه‌چیز سر ناسازگاری پیدا می‌کند که متأسفانه در این آقایان به چشم می‌خورد و با تمام وجود از خداوند تقاضا داریم آن‌ها را از این مشکل آزاد کند هرچند صد جلسه‌ی دیگر در نقد بنده و کتاب‌های بنده بگذارند ولی بدانند برای شناخت تقدیری که خداوند در امروز تاریخ ما اراده کرده است زندگی در ذیل شخصیت اشراقی حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است و این چیزی نیست که مربوط به بنده باشد. شهدای بزرگواری که راه را شناختند و فهمیدند در چه تاریخی قرار دارند این را به ما متذکر شدند و اگر متوجه این امر شویم تفکری برای ما ظهور می‌کند که در زیر سایه‌ی آن موضوعات سیاسی و اجتماعی خود را به بهترین شکل ارزیابی می‌کنیم. مگر حضرت صادق «علیه‌السلام» نفرمودند: در حکمت داود هست که «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ» بر عاقل است که نسبت به زمانه‌ی خود عارف و آگاه باشد و در آن رابطه به سوی شأن و جایگاه خود نظر کند؟ اگر این‌طور است آن آقایان نباید فکر کنند در چه دستگاهی می‌خواهند به شأن و جایگاه خود نظر کنند که گرفتار بی‌تاریخی نگردند و منور به تفکری شوند که هزاران هزار از مرتبه‌های انوار الهی و معارف معنوی را در جلوی آن‌ها بگشاید؟ بنده ادعا نمی‌کنم همه‌ی معنا و معرفت و مقصد حضور تاریخی ما آن است که عرض کرده‌ام در حالی که در شرایطی قرار داریم که به غایت پیچیده و تو در تو و لایه به لایه و کثیرالاضلاع و کثیرالافعال است، پس باید راه کلی خود را بیابیم و در دل آن راه کلی از گردنه‌ها و دره‌ها عبور کنیم و گمان نکنیم در این راه کلی به راحتی به مقصد می‌رسیم، آری باید راه رسیدن به مقصد را گم نکنیم. تجربه‌های اجرایی و فرهنگی بنده در آن حد است که راه کلی را سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تشخیص داده. در تاریخی قرار داریم با خیزش‌ها و خروش رویدادها و موج‌هایی سهمگین از تحولات که اگر تصور درستی از واقعیت‌های تاریخی خود نداشته باشیم سوار کشتی نوح «علیه‌السلام» نخواهیم شد و در مقابل هزاران راه پر ابهام در قلب حوادث متوقف می‌شویم. هیچ متفکری نمی‌تواند در بال طوفان تحولات تاریخی امورات را درست ارزیابی کند مگر آن‌که با خود آگاهی تاریخی جایگاه آن تحولات را بشناسد و تنها با فهم تقدیر تاریخی که در آن هستیم می‌توانیم از چنگال تحولات نَفَس‌گیر و غافل‌کننده‌ی آن رها شد، حال هرچه می‌خواهند در وبلاگ خود بنویسند جزوه‌ی زمان‌شناسی طاهرزاده را می‌خواهیم در جلو خودش آتش بزنیم، آیا در آن صورت هستی و چیستی عصری که در آن زندگی می‌کنند تغییر می‌کند یا دانش و

دانایی آنان محدود و مبهم می‌گردد و مجبورند با زمین و زمان درگیر شوند؟ نظر به افتتاح و تحول عظیم تاریخی که در آن هستیم امکان دستیابی به فهمی عمیق را در مقابل ما می‌گشاید و راز تصمیم‌های حیرت‌آور حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را در مقاطع مختلف دوران زندگی‌اش برایمان روشن می‌کند. اصولاً عقب‌گرد تاریخی آن‌گونه که انسان‌های رومانتیست تصور می‌کنند ممکن نیست و در واقع این نوع فرار از رویارویی با چالش‌های تاریخی پیش رو است، منتظر آن نوع اصول‌گرایی که دوره‌اش گذشته است نباشید که خود را در زمان خود به خوبی معنا کردند ولی نتوانستند ادامه یابند چون با تعمق کامل به حضرت امام رجوع نمودند، همچنان‌که نگران رونق زودگذر اصلاح‌طلبان بی‌تاریخ توهم‌زده نیز نباید بود. از خود بپرسیم اگر در شرایطی که با آن روبه‌روئیم و در این افتتاح تاریخی به‌غایت پیچیده، راه‌کار اجتماع ما، سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نیست، پس راه‌کار اجتماع ما در چیست؟ حرف کلی ما در آن کتاب این است. بر فرض ده‌ها اشکال در ارائه‌ی این حرف داشته باشیم، آیا می‌توان حرف اصلی کتاب را -آن‌طور که آقایان نادیده گرفتند- نادیده گرفت؟ و همچنان در گذشته‌ای زندگی کرد که دیگر وجود خارجی ندارد و یا به دنبال چیزی بود که در ناکجاآباد باید به دنبال آن گشت و همه را مقصر بدانیم که چرا آن ناکجاآباد واقع نشده. با تمام وجود می‌گوییم: اشراقی بر قلب مبارک حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شد تا ما بتوانیم ماوراء دنیایی این‌چنین پر تحول و نفس‌گیر و سرگیجه‌آور و کثیرالاضلاع و کثیرالافعال، راه را گم نکنیم. هرچند این راه به خودی خود راه آسانی نیست باید چون شهیدان از همه‌چیز خود بگذریم تا به همه‌ی آن‌چه باید برسیم، برسیم و عرفان حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تمرین این نوع از خودگذشتگی‌ها است. بنا نبود همین اندازه هم دهان باز کنم، شما موجب شدید. گفت: «من بی‌دل و دستارم در خانه‌ی خمارم.... یک سینه سخن دارم همین شرح دهم یا نه». موفق باشید